



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

محتوای طبقاتی قومیت در کلان‌شهر

ارزش سیاسی و اقتصادی کارگرها

پولات آلپمن

ترجمه‌ی: مهرداد امامی



اردیبهشت ۱۴۰۰

پیش‌گفتار مترجم. مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ی فصلی از کتابی است به‌نام *در برابر باد: روندهای کار و جست‌وجوی ضدّهژمونی* که در سال ۲۰۱۵ از جانب انتشارات «نوتابینه» به زبان ترکی منتشر شد. در این کتاب روندهای بی‌ثبات‌سازی، پرولترسازی، رژیم‌های کار نولیبرالی، استراتژی‌های ضدّهژمونیک هم‌چون پداگوژی بدیل، نقش تکنولوژی در مبارزه‌ی طبقاتی و سازمان‌های کار بدیل عمدتاً در بستر ترکیه به بحث گذاشته می‌شوند. در آستانه‌ی یکم می سال ۲۰۲۱ ترجمه‌ی این مقاله را مشخصاً تقدیم می‌کنم به تمام کارگران و زحمت‌کشان ساکن ایران، به تمام مهاجران داخلی و خارجی در جای‌جای کشور، به زنان و مردان و کودکان کاری که هیچ و ثروت‌آبادانی‌ای برای‌شان ایجاد نشده است مگر از طریق استثمار کار، بدن، ذهن و جان آن‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی.

روند سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه‌ی مدرن در عین حال فراگردی است به موازات روند تأسیس رژیم دولت-ملت در این کشور. به بیان دیگر، تلقی جامعه‌ی ترکیه از جانب نخبگان بنیان‌گذار به عنوان «توده‌ای فاقد امتیاز، بی‌طبقه و درهم‌جوشیده»، اتخاذ الگوی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه و رویه‌های دولت-ملت‌سازی که هم‌چون پروژه‌های مهندسی اجتماعی سربرآورده و در عین حال به منزله‌ی سیاست‌های موازی تحقق یافته‌اند، سرشت‌نشان اصلی دولت بودند. محور سیاست‌های اقتصادی دولت سیاست‌هایی با هدف فراروی از کم‌توسعه‌یافتگی به‌واسطه‌ی گذار به سرمایه‌داری بود. سوبه‌ی اجتماعی این سیاست‌ها نیز نظراً حاوی شکل‌گیری ملت بر پایه‌ی قلمروی مشترک و عملاً بر اساس تبار/خون بود. این وضعیت موجب شد که بین هویت «ملت» هم‌چون یک تخیل و هویت قومی به‌مثابه‌ی شکل هستی اجتماعی-فرهنگی^۱ مواجهه‌ای پرتنش و منازعه‌آمیز به‌وجود آید. این روند که در دوره‌ی نخستین جمهوری به عنوان «مسئله‌ی شرق» تلقی می‌شد و در عین حال تعاریفی مرتبط با «ترور» و مشابه آن پیدا کرد، نهایتاً تبدیل به «مسئله‌ی کُردی» شد و به سبب سیاست‌های دولتی متفاوت، عرصه را برای مهاجرت اجباری کُردها فراهم کرد. بدین ترتیب کُردهایی که از روی اجبار مهاجرت کردند، از سرزمین‌های خود رانده شدند. طی این روند، کُردها برای این‌که بتوانند در کلان‌شهرها اسکان یابند تبدیل به نیروی کار ارزان شدند و این نیروی کار ارزان در عین حال اسیر سازوکارهای سلطه‌ای شد که نابرابری اجتماعی را بازتولید می‌کردند.

از دهه‌ی ۱۹۵۰ به این سو، نیروی کار کُردها که نیروی کار ارزان-قومی را نمایندگی می‌کرد و به دلایل مختلف محصول مهاجرت‌های جمعیت کُرد ساکن در شرق و جنوب‌شرقی آناتولی بود، هم با خصلت‌های

ساختاری و خارجی روندهای اجتماعی و هم با تنش‌های سیاسی افزوده بر آن‌ها مواجه بود و از این رو گرد بودن را تبدیل به موقعیتی نامساعد در روندهای کار کرده بود. عرصه‌ی اجتماعی که از طریق شکل تولید منعطف در روابط تولیدی بازسازی شده بود، عرصه را برای توسعه‌ی روابط غیررسمی فراهم ساخت. غیررسمی‌سازی، شرایط اجتماعی ضروری برای تحقق عملی روندهای اقتصادی و حقوقی موازی با بی‌ثبات‌سازی نیروی کار را ایجاد می‌کند. شبکه‌ی روابط واقعی جهت بازتولید نیروی کار ارزان مشخصاً در کلان‌شهرها شکل می‌گیرد. بنابراین، الگوی تولید منعطف یا پست‌فوردیسم که هم‌چون رژیم انباشت جدید شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سربرآورده و در مناسبات کاری حاکم شده و در شبکه‌ی روابط کاری نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده است، تنها محدود به افزایش استخدام نیروی کار بی‌ثبات از طریق مرکزیت‌دادن به روابط غیررسمی نشده است، در عین حال، طی روند مذکور نقش بسزایی در گسیل نیروی کار ارزان به کلان‌شهرها ایفا کرده است.

این پژوهش مبتنی بر یافته‌های یک پژوهش میدانی است که طی سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۲ ظرف تقریباً نه ماه در منطقه‌ی بی‌اوغلوی استانبول انجام شد. این پژوهش که مشخصاً ناشی از دغدغه‌ی جامعه‌شناختی نسبت به مفصل‌بندی گردهای ساکن محله‌ی تارلاباشی در روندهای کار شهری است، از طریق روش مصاحبه‌ی عمیق انجام شده است. بخشی از داده‌های این پژوهش طبق مفروضات نظریه‌ی زمین‌های (چارماز، ۲۰۰۰؛ اوکتای ۲۰۱۲) تحلیل و ارزیابی شده‌اند. هدف پژوهش حاضر فهم روند سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه و تأثیر سیاست‌های دولت-ملت بر گردها و تحلیل تأثیر این تحولات بر ساخت طبقاتی ترکیه است.

دقایقی از روند سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه: دولت، کم‌توسعه‌یافتگی و طبقات

«... همان‌طور که قوانین دینامیک مایعات در تمام رودخانه‌های جهان یکسان است، قوانین چرخه‌ی سرمایه از یک سوپرمارکت به سوپرمارکت دیگر، از یک کشور به کشور دیگر و از یک خانه به خانه‌ی دیگر نیز تغییرناپذیر است.» دیوید هاروی

یکی از مؤلفه‌های اساسی تعیین‌کننده‌ی مناسبات طبقاتی تقسیم کار اجتماعی است. در مرحله‌ی تأسیس جمهوری، این تقسیم کار اجتماعی با ویژگی هم‌بسته‌سازش تعریف می‌شد و هدف این بود که اعضای جامعه که هم‌چون «توده‌ای بی‌طبقه، فاقد امتیاز و درهم‌تنیده» قلمداد می‌شدند، حول یک مفهوم کلی

مبتنی بر نیاز متقابل گرد هم آیند. در واقع، تقسیم کار اجتماعی در فضای تُهی وجود ندارد؛ بلکه به سبب شکل‌گیری آن درون مناسبات تولیدی، حول مسئله‌ی برابریِ مشخصی ایجاد می‌شود. بنابراین، تقسیم کار اجتماعی در عین حال حاوی گسست و تجزیه‌ای است که پیوسته با مناسبات تولیدی درون ساختار اجتماعی جریان می‌یابد. آشکار است که این شکل از تحلیل، سمت‌وسویی ذات‌گرایانه دارد و دولت را هم‌چون ذاتی مستقل از مناسبات اجتماعی تلقی می‌کند. دولت در واقع، همانند سایر نهادهای اجتماعی، از مناسبات قدرت اجتماعی و سازوکارهای آن‌ها مستقل نیست.

یکی دیگر از رویکردهای مرتبط با روند سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه استدلال‌هایی است که حول مفهوم کم‌توسعه‌یافتگی و دوگانگی مرکز-پیرامون بنا شده‌اند. این تحلیل‌ها که در چارچوب نظریه‌ی وابستگی^۱ گسترش یافته‌اند، اصلی‌ترین مشکل توسعه‌ی کشور کم‌توسعه‌یافته‌ای همانند ترکیه را نه عوامل داخلی بلکه عوامل خارجی ناشی از مناسبات بین‌المللی تلقی می‌کنند. این تحلیل را که معتقد است توسعه‌ی ملی در کشورهای کم‌توسعه‌یافته‌ی موجود در سیستم حاکم بر جهان ناممکن یا رسیدن به سطح کشورهای توسعه‌یافته امکان‌ناپذیر است، می‌توان به سبب مطلق‌انگاشتن امپریالیسم و سویه‌ی متافیزیکی آن هم‌چون مانعی عبورناپذیر نقد کرد. این قبیل رویکردها، که کشورهایی که به لحاظ تاریخی ایجاد تفاوت کرده‌اند و توسعه یافته‌اند را در موقعیتی مطلق تلقی کرده و رسیدن به سطح آن‌ها را ناممکن در نظر می‌گیرند، رویکردهایی ناتوان از تبیین تحولات همپای جهانی‌سازی‌اند.

تلاش‌ها برای تبیین انکشاف سرمایه‌داری در ترکیه به طور کلی حاوی دوره‌بندی‌هایی‌اند که حول این دو پارادایم شکل گرفته‌اند. این قبیل دوره‌بندی‌ها، به‌رغم تفاوت‌های کوچک در زمان‌ها، عموماً دوره‌ی سال‌های بین ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۲ را هم‌چون دوران اقتصاد لیبرالی تبیین می‌کنند. بدین ترتیب، دوره‌ی ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ را دوران اقتصاد دولت‌گرا یا الگوی صنعتی‌سازی مبتنی بر واردات در نظر می‌گیرند و دوره‌ی بعد از ۱۹۸۰ را به‌مثابه‌ی اقتصاد بازار آزاد دسته‌بندی می‌کنند. به تعبیری، دولت در تمام مراحل روند اقتصادی ضرورت وجود خود را احساس می‌کند. این امر دو پیامد هم‌زمان دارد: ورود دولت به‌عرصه‌ی اقتصاد به‌منظور تولید کالاهای واسطه‌ای و تقویت دولت‌گرایی به‌میانجی انجام

^۱ «نظریه‌ی وابستگی، برخلاف پیش‌بینی‌های پارادایم نوسازی، بر امکان‌ناپذیری توسعه در آمریکای لاتین تأکید دارد و برعکس معتقد است روابط تجاری و سیاسی با کشورهای توسعه‌یافته در آمریکای لاتین منجر به چیزی غیر از بازتولید کم‌توسعه‌یافتگی نمی‌شود. اروپا در این روند موفق بوده اما فراگرد توسعه‌ی اقتصادی در آنجا منحصر به فرد است زیرا کشورهای کم‌توسعه‌یافته‌ی امروزی همانند اروپا دارای مستعمره نیستند و امکان آن هم وجود ندارد» (کارا عمرلی‌اوغلو، ۲۰۰۲-۲۰۰۱: ۸۴-۸۳).

سرمایه‌گذاری‌های پرمصرف و در عین حال روند فراهم‌آورنده‌ی رشد بخش خصوصی که با هدف تولید محصولات نهایی معطوف به مصرف شکل می‌گیرد (پاموک و اوون، ۱۹۹۸: ۲۸-۱۶). در کنار این بحث، احمد اینسل (۱۹۹۵) در رابطه با نقش دولت در سرمایه‌دارانه‌شدن^۱ به کارکردی پویا اشاره می‌کند و بر الگوی سرمایه‌دارانه‌شدن دولت‌محور تأکید می‌ورزد. کورکوت بوراتاو نیز معتقد است «دولت‌گرایی در ترکیه از زمان تأسیس جمهوری به این سو داستان اقتداربایی سیاسی و تبدیل مجدد و گام به گام طبقات ثروتمند وابسته به زمین و سرمایه به طبقات حاکم بوده است...». در این معنا، بوراتاو با اشاره به این که «دولت‌گرایی در جمهوری ترکیه هم‌چون مسیر خاص انباشت سرمایه‌ی سرمایه‌دارانه تظاهر یافته است» به نقش دولت در روند انباشت سرمایه اشاره دارد (بوراتاو، ۱۹۸۵). بدین ترتیب، نقش دولت به چرخه‌ی رژیم انباشت سرمایه محدود می‌شود.

همراه با دستورالعمل‌های ۲۴ ژانویه^۲ و سپس کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ترکیه وارد یکی از دقایق مهم روند سرمایه‌دارانه‌شدن خود شد. سیاست‌های نولیبرال و نومحافظه‌کار که با حزب مام میهن (ANAP) آغازید، در تطابق با بازسازی رژیم انباشت جهانی، از سویی در حالی که عرصه را برای اجتماعی/فراگیر شدن سیاست راست میانه فراهم می‌کرد، از سوی دیگر قصد داشت صورت‌بندی اجتماعی را با ساختار اجتماعی-اقتصادی منعطف‌سازی شده هماهنگ سازد. این روند موجب شد عرصه برای ادغام انباشت سرمایه در رژیم انباشت بین‌المللی فراهم شود، انباشت سرمایه‌ای که با تأسیس جمهوریت آغاز شد و از پویش‌های درونی خود فراروی کرد.

در نتیجه، این روند که حاوی فراگرد سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه است و در چارچوب دوره‌بندی‌های متنوع تبیین می‌شود، از یک سو، ساختار توسعه‌ی اقتصادی و از سوی دیگر، ساختار صورت‌بندی اجتماعی را در بر می‌گرفت. ظهور غرب‌گرایی در دوران افول عثمانی در قالب یکی از جریان‌های ایدئولوژیک و عرضه‌ی آن هم‌چون نسخه‌ای برای رهایی اجتماعی و مفصل‌بندی آن با ترک‌گرایی یا ملی‌گرایی ترک و در نتیجه فراهم‌آوری عرصه برای تشکیل دولت-ملت موجب دگرگونی ضروری صورت‌بندی اجتماعی با تمام مؤلفه‌هایش شد. در این دوره ادغام کردها در ساختار سیاسی حاکم به یک اندازه با موانع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مواجه بود. در بستر روند ملت‌سازی متأخر، بروز بازتاب‌های سیاسی مرتبط با آگاهی

^۲ قوانین و دستورالعمل‌های مربوط به اصلاح/تعدیل ساختاری اقتصاد ترکیه در دولت سلیمان دمیرل. مفاد این قوانین عبارتند از کوچک‌سازی دولت، حذف تمامی یارانه‌های دولتی به جز موارد مربوط به کود، انرژی و حمل و نقل، آزادسازی تجارت خارجی، تشویق به سرمایه‌گذاری خارجی، کمک به فعالیت‌های ساختمانی در خارج از کشور و آزادسازی واردات و صادرات (برگرفته از ویکیپدیا، م.فا).

قومی شکل گرفته درون ساختار اجتماعی کردها به موازات تعمیق سیاست‌های دولت-ملت پیش رفت. این امر ظرف مدت کوتاهی موجب شد هویت کُردی همانند هویت تُرکی نه فقط از لحاظ اجتماعی و ایدئولوژیک بلکه در عین حال از نظر اقتصادی و سیاسی هم رشد و گسترش یابد.

هویت ملی و قومی در روند سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه

هویت ملی. یکی از مباحث محوری در مجادلات حول ملت یا هویت ملی، دولت است. سیاست‌هایی که دولت هم‌چون یک سازمان در روندهای هویت‌سازی پیاده کرده و نیز قالب‌های ایدئولوژیک مابین آن‌ها موجب ایجاد شرایط عینی نابرابری و تبعیض اجتماعی می‌شوند که به زندگی روزمره‌ی جامعه سرایت می‌کند. به همین سبب، تبیین‌های مرتبط با ملت‌ها و شکل‌گیری هویت ملی نمی‌توانند با نادیده گرفتن الگوی دولت-ملت یا محدود کردن شکل‌گیری هویت به روندهای سیاسی کاری از پیش ببرند. پی‌یر بوردیو (۱۹۹۵: ۱۱۵) با حرکت از این ایده که فرهنگ عنصری یکپارچه‌ساز است، اشاره دارد که دولت «با متحدسازی تمام رمزگان‌های مرتبط با مقیاس‌های حقوقی و زبانی و همگن‌سازی تمام اشکال ارتباطی به‌ویژه اشکال بوروکراتیک در یکپارچه‌سازی بازار فرهنگی» ادای سهم می‌کند. از منظر بوردیو، دولت از طریق «اصول بوروکراتیک، اصول حقوقی و ساختار مدارس»، و به واسطه‌ی نظام‌های طبقه‌بندی موجود در آیین‌های اجتماعی (به‌ویژه طبقه‌بندی برحسب جنسیت و سن) ساختارهای ذهنی را شکل می‌دهد و اصول وفاق، اصول تقسیم‌بندی و اشکال تفکر را تحمیل می‌کند. بدین ترتیب، دولت در شکل‌گیری آن‌چه مشترکاً هویت ملی نامیده می‌شود، ادای سهم می‌کند.»

ملت که در تعریف بندیکت اندرسون (۲۰۰۶) هم‌چون «جماعت‌های تصویری» پدیدار می‌شود و جای عواطف اجتماعی مبتنی بر تبار/خون یا تعلقات دینی را می‌گیرد، به‌رغم تمام مباحثی که امروزه جریان دارند، خود را تداوم بخشیده، در برابر دیگری خود به تولید هویت «ما» ادامه داده و سازوکارهای مشروعیت‌زایی برای تداوم این روند را تدارک دیده است و همه‌ی این موارد نشانگر آن است که مباحث مربوط به ملت در آینده‌ی نزدیک همچنان ادامه خواهند داشت. اریک هابزباوم (۱۹۹۲: ۱۴-۱) که ایده‌ی ملت را هم‌چون «سنتی ابداعی» در نظر می‌گیرد و امکان تبیین آن را عملاً تنها در نسبت با رابطه‌ی دولت-ملت تلقی می‌کند، مخالف تمام دیدگاه‌هایی است که ملت را به‌مثابه‌ی امری طبیعی یا یک ذات می‌پندارند. از نظر هابزباوم، رابطه‌ی شکل‌گرفته بین هویت ملی و تاریخ یک ملت رابطه‌ای «خیالین» و به همین اعتبار امری ابداعی است. بنابراین، هابزباوم (۲۰۰۴: ۱۹۲-۱۶۳) همانند رویکرد ارنست گلنر (۲۰۰۶: ۵۷-۵۴) بر این عقیده است که دولت‌ها/ملت‌ها علت ملی‌گرایی نیستند بلکه محصول آنند. از این

رو، می‌توان دولت-ملت را همچون تجربه‌ای سیاسی فهم کرد که به موازات گسترش تفکر ملت‌گرایی/ملی‌گرایی پدید آمده است.

آنتونی اسمیت (۱۹۹۱: ۲۸-۱۹) گروه‌های قومی را که همچون شکلی از اشتراک فرهنگی در نظر می‌گیرد، به منزله‌ی نام‌گذاری اشتراکی خاص، اسطوره‌ی اجدادی مشترک، حافظه‌ی تاریخی مشترک، یک یا چند عنصر متغیر فرهنگ مشترک و گروه‌هایی که با یک میهن ویژه/خاص رابطه ایجاد می‌کنند و در بین بخش‌های قابل توجهی از جمعیت مورد نظرشان حس همبستگی وجود دارد و گروه‌های پیشاملی‌اند، تبیین می‌کند. به همین دلیل، اسمیت عنوان می‌کند که سازوکارهای اجتماعی پیش از دولت-ملت درون همین قبیل صورت‌بندی‌های اجتماعی گسترش می‌یابند و حاکی از آنند که دین‌های نهادینه‌شده با فراروی از محدودیت‌های قلمرویی باعث رشد بیشتر هویت قومی می‌شوند.

اسمیت که در کتاب *نمادگرایی قومی و ملی‌گرایی* در رابطه با شکل‌گیری ملت‌ها از تقلیل‌آمیز بودن استدلال‌های ذات‌گرا و بر ساخت‌گرایانه و محدودیت قدرت تبیینی آن‌ها سخن می‌گوید (۲۰۰۹: ۴۰-۲۳)، بر ضرورت تحلیل عناصر نمادشناختی و ابعاد ذهنی برای فهم دنیای درونی قومیت و ملی‌گرایی تأکید می‌کند. اسمیت ملی‌گرایی را که از جانب ایدئولوژی‌های ملی‌گرا مشروعیت می‌یابد نه فقط همچون سازه‌ای سیاسی بلکه در عین حال به منزله‌ی ساختاری اجتماعی-فرهنگی در نظر می‌گیرد. به زعم اسمیت، ملت‌ها «اکثر ویژگی‌ها و اشکال امروزی خود را مدیون پیوندهایی قومی هستند که ناشی از قومیت‌های پیشتر حاضر در تاریخ منطقه‌ی مربوط به آن ملت‌اند ... بعضی از پیوندهای قومی نیز ... از زمان پیشامدرن تا کنون امکان بقا یافته‌اند و با تبدیل شدن به مبنای جنبش‌های ملی‌گرا و ملت‌هایی که بعدها به دفعات ظاهر شدند»، بنیان اجتماعی-فرهنگی دولت-ملت را تشکیل می‌دهند.^۳

متفکرانی مثل گلنر که به پارادایم مدرنیستی تعلق دارند، «با فاصله‌گیری از متفکرانی که ملی‌گرایی را مستقیماً با تحلیل‌های تاریخ سیاسی مفهوم‌پردازی می‌کنند، ترجیح می‌دهند که صنعتی‌سازی را با تغییراتی کیفی که سرمایه‌داری برای بخش‌های فرهیخته و ممتاز جامعه فراهم کرده تبیین کنند. اسمیت نیز از این چارچوب فراتر می‌رود و با گفتن این‌که ملی‌گرایی از منظر تاریخی در دوره‌ای خاص شکل

^۳ تمایز مدنی و قومی که اسمیت در اثر خود، با هویت ملی قائل می‌شود، ناشی از آن است که وی میهن‌پرستی یا ملی‌گرایی را همچون مواضعی ارزیابی می‌کند که با مفاهیم خوب و بد می‌توان آن‌ها را دسته‌بندی کرد. بنابراین، از منظر اسمیت، امر مدنی در مقام فراهم‌آورنده‌ی یکپارچگی اجتماعی باید همچون ملی‌گرایی خوب و امر قومی که تشکیل‌دهنده‌ی ریشه‌ی اجتماعی و تاریخی آن بود باید همچون ملی‌گرایی بد پذیرفته می‌شد. در رابطه با نقد رویکرد مرتبط اسمیت ر.ک. بروباکر (۲۰۰۴)، ارسانلی (۱۹۹۳).

گرفته است، عقیده دارد این صورت‌بندی بیشتر احیاء یعنی ادغام یک امر پیشاپیش موجود در شرایط اجتماعی-اقتصادی و تغییرات سیاسی بوده است. بنابراین ملت‌ها و ملی‌گرایی‌ها در رویکرد اسمیت (۱۹۹۱) واقعیاتی اجتماعی‌اند که تحلیل آن‌ها باید نه فقط به عنوان یک تغییر سیاسی بلکه به منزله‌ی روندی اجتماعی-سیاسی و اجتماعی-فرهنگی صورت گیرد.

پارتا چاترجی (۱۹۹۳) با اشاره به این که پژوهش علوم اجتماعی در باب ملت در نهایت رو به سوی نقد مدرنیسم خواهد داشت، پیشنهاد کرد می‌توان موضوعاتی از قبیل ملت، ملی‌گرایی و هویت ملی را در بستری متفاوت دوباره به بحث گذاشت. به زعم چاترجی، ملت‌سازی یا مسئله‌ی هویت ملی تجلی مدرنیته‌ی جوامع خارج از غرب بود که دربردارنده‌ی تناقض بین سرمایه و جماعتی بود که انتظار می‌رفت تبدیل به ملت شود. چاترجی (۱۹۹۳: ۱۳-۳) با انتقاد از اظهارات اندرسون در باب آن چه «جماعت‌های تصویری» نامیده و روندهایی را منحصر به فرد می‌داند که اساساً حاوی تجربه‌ی ملت‌سازی در اروپا، آمریکای شمالی و جنوبی هستند و این تجربه را به نحوی تعمیم می‌دهد که سایر جوامع جهان را در بر می‌گیرند، پرسش «جماعت تصویری چه کسی؟» را مطرح می‌کند.

هدف من در اینجا، با به خاطر داشتن نقد چاترجی، نشان دادن این است که هویت ملی دربرگیرنده‌ی تمام عرصه‌ای نیست که دولت تحت عنوان ملت تعریف می‌کند، این که افرادی وجود دارند که خارج از دامنه‌ی این تعریف قرار می‌گیرند یا عامدانه خود را خارج از آن می‌دانند و این که وابستگی ملی مورد نظر دولت به وجود نخواهد آمد. علاوه بر این که این روند در ترکیه با تجربه‌ی چندین هویت شناخته می‌شود، هویت کُردی مستقیماً حاوی این روند بوده است.

هویت قومی

برای بحث از تجربه‌های قومیت کُرد پس از تأسیس جمهوری، نخست لازم است به بحث تمایز مفهوم نژاد از قومیت اشاره کرد. علاوه بر نظریه‌های رایجی که مفهوم نژاد را عموماً با خصوصیات بیولوژیک و فیزیکی توضیح می‌دهند، رویکردهایی هم وجود دارند که نژاد را با فرهنگ تبیین می‌کنند. در علوم اجتماعی تصوّر بر این است که مفهوم نژاد در بستری اجتماعی و تاریخی فهم‌پذیر است، این که تأکیدات نژادی یا مرتبط با نژاد عموماً مواضعی ایدئولوژیک و برای تعریف وضعیت عینی نابسندده‌اند (وینانت، ۱۹۹۴: ۱۸). در پژوهش‌های مرتبط با نژاد، شواهدی مثل طبقه‌بندی معیارهای فیزیکی همانند رنگ پوست و تعیین جایگاه فرد درون ساختار اجتماعی، علاوه بر آنکه سرچشمه‌ی تبیین مفهوم نژاد با شواهد

بیولوژیک یا فیزیولوژیک هستند، نشان می‌دهند که این وضعیت در عین حال معادل تقابلی اجتماعی است.

آنتونی مارکس (۱۹۹۶: ۲۰۷-۱۸۰) معتقد است که نظریه پردازان مارکسیست و مدرنیست، به‌رغم آن‌که اعتقاد دارند هویت‌های نژادی فروکش کرده و نابود خواهند شد، بر این عقیده‌اند که همراه با ظهور صنعتی‌سازی، مبارزات طبقاتی و ملی‌گرایی، استیلاها و منازعات مبتنی بر نژاد بر جا مانده‌اند. همان‌طور که آنتونی مارکس در مثال آمریکا و آفریقای شمالی سعی دارد نشان دهد- تبعیض مبتنی بر نژاد در سطح قانون حتی اگر از میان برود، در زندگی روزمره به نحوی ریشه‌ای و غیررسمی نهادینه شده است.

زمانی که از منظر نابرابری و تبعیض اجتماعی به موضوع بنگریم، می‌توان گفت دیدگاه اریکسون بر این اساس که تبعیض نژادی مبتنی بر خصایص مادرزادی و تغییرناپذیر حاوی گرایش‌های نیرومندتر و مستحکم‌تر از تبعیض قومی است، دیدگاهی معنی‌دار می‌شود. تبعیض نژادی گرایش به این دارد که خود را با عوامل بیولوژیک و فیزیکی حفظ کند، اما لزومی ندارد که عوامل بیولوژیک و فیزیکی در اینجا مستقیماً به بدن ارجاع یابند. این وضعیت، به‌ویژه از منظر مباحث قومیت، امکان‌های ورود فرد به گروه مسلط را در روندهای ادغام اجباری یا اختیاری تشکیل می‌دهد.

اریکسن (۲۰۱۰: ۹) چنین می‌گوید: «در نتیجه، نژاد و قومیت را تا حدی باید هم‌چون تعابیری خویشاوند در نظر گرفت». به‌زعم وی، تبیین‌های مرتبط با بی‌همتایی فرهنگی و همبستگی اجتماعی که در باب دسته‌بندی قومی شکل گرفته‌اند، به منظور تبیین واقعیت ملت سودمندی بیشتری دارند. در نهایت، در رابطه با کسانی که تعلق‌شان به نژادی یکسان را فرض می‌گیرند، ادعایی بر این مبنای باید از مجموعه خصوصیات فرهنگی مشترکی برخوردار باشند، ادعایی گویا نیست. در واقع، در رابطه با کسانی که می‌پندارند اعضای گروهی قومی هستند، به‌رغم تصورشان از این‌که ریشه‌ای یکسان دارند، منبع الگوهای همبستگی و هویت‌های جمعی‌شان نه خاستگاه مشترک آنان بلکه سطح یکپارچگی فرهنگی و اجتماعی‌شان است، به بیان دیگر، سرچشمه‌ی احساس و همبستگی هویتی در میان گروه‌های قومی، خود آن یکپارچگی متشکل از پویای وحدت فرهنگی و اجتماعی است.

تجربه‌های قوم‌گرد پس از تأسیس جمهوری با تعریف ملت‌های نخستین اریکسن (۲۰۱۰) سازگارند. به گفته‌ی اریکسن (۲۰۱۰: ۲۰-۱۸)، مفهوم قومیت را می‌توان در پنج مقوله ارزیابی کرد. مقوله‌ی نخست، مهاجران مدرن هستند. این مقوله، مهاجران غیراروپایی یا غیرآمریکای شمالی به اروپا یا آمریکا را در بر می‌گیرد. برای مثال، مهاجران غیراروپایی در کشورهای اروپایی، هیسپانیک‌های مهاجر در آمریکای

شمالی، گروه‌های مهاجر به ژاپن یا چینی‌های مهاجر به اندونزی مثال‌هایی مناسب برای این مقوله‌اند. این قبیل ساختارهای قومی عموماً تحت کنترل روندهایی هستند که این افراد را در مناسبات تولیدی و مصرفی درون نظام سرمایه‌داری ادغام می‌کنند. مقوله‌ی دوم مردمان بومی هستند. مردمان بومی شامل جماعت‌هایی می‌شوند که از نظر قلمرویی قدیمی اما فاقد نفوذ و قدرت سیاسی یا دارای نفوذ و قدرت سیاسی بسیار اندک هستند، در دولت-ملت حاکم یا هیچ ادغام نشده‌اند یا بسیار کم ادغام شده‌اند و عموماً خارج از مناسبات تولید صنعتی قرار دارند. قبایل جیوارو در منطقه‌ی آمازون یا بومیان استرالیا نمونه‌هایی از این مقوله‌اند.

ملت‌های نخستین^۴ (جنبش‌های قومی-ملی‌گرا) نیز مقوله‌ی سوم را تشکیل می‌دهند. این گروه‌های قومی دارای رهبرانی سیاسی‌اند و به یمن این رهبران سیاسی، متقاعد شده‌اند که از حق تأسیس دولت-ملت برخوردارند و مجبور نیستند از جانب کسی غیر از خودشان بر آنها حکومت شود. مطالبه‌ی این گروه‌ها حق حاکمیت خودمختار است. در مقایسه با اقلیت‌های شهری یا بومیان، این گروه‌های قومی مناسبات گسترده‌ای با دولت-ملت و ملت حاکم دارند. این گروه‌ها همواره با آغاز از یک قلمروی مشخص وجود خود را موجه می‌سازند. آنها عموماً هم‌چون «ملت‌های بدون دولت» تعریف می‌شوند. فلسطینیان، تاملیل‌های سریلانکایی، سیک‌ها و کُردها نمونه‌های این گروه هستند. مقوله‌ی چهارم، گروه‌های قومی موجود در «جوامع تکثرگرا» هستند. عبارت «جامعه‌ی تکثرگرا» بر ناهمگنی فرهنگی جمعیت داخل دولت‌های استعماری تأکید دارد. این گروه به‌رغم اجبار برای ادغام مستقیم‌شان در نظام سیاسی و اقتصادی، در تمام عرصه‌ها به جز این دو عرصه، گروهی متمایز را تشکیل می‌دهند. مقوله‌ی پنجم و آخر نیز اقلیت‌های پسابرده‌داری هستند. این گروه قومی متشکل از نوادگان بردگان سابق نه مهاجرند و نه بومی. این افراد که در قلمرویی متولد شده و رشد یافته‌اند که اجدادشان در گذشته به آن جا آورده شده و به بردگی کشیده شده بودند، بر اساس ساختار اجتماعی مربوطه خود را بازتعریف می‌کنند. سیاست‌های هویتی عموماً با گذشته‌ای مشترک شکل می‌گیرند که سرشار از رنج و گسست اجباری از ریشه‌هاست.

همان‌طور که پیشتر هم اشاره شد، تجربه‌های قوم‌گرد پس از تأسیس جمهوری با تعریف ملت‌های نخستین اریکسن (۲۰۱۰) سازگارند. انگیزه‌های اساسی جنبش‌های هویتی ملی‌گرایی نخستین ناشی از عدم رسمیت یافتن حقوق آنان در دولت-ملت است. این قبیل جنبش‌های هویتی با مطالبات سیاسی و

^۴ مفهوم ملت نخستین در قالب ملی‌گرایی قومی یا میهن‌پرستی قومی نیز به کار می‌رود.

فرهنگی گفتمان‌های خود را شکل می‌دهند. کردار دولت-ملت در عین حال کردار نوسازی است (گلنر، ۲۰۰۶). به همین دلیل، دولت-ملت به دنبال همگن‌سازی عرصه‌هایی مثل آموزش، فرهنگ، زبان، بوروکراسی و حاکمیت است. این روند منحصر به فرد در خصوص ترکیه، عملکرد ادغام هم‌چون روند غربی‌سازی و نوسازی بوده است.

سیاست‌گرایی در مقابل هویت ملی ترک در روند سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه

رابطه‌ی ترک‌ها و کردها پس از تأسیس جمهوری در چارچوب تنش ناشی از تشکیل یک هویت ملی تحول یافت که سعی داشت کردها- و سایر قومیت‌ها- را ترک‌سازی کند. روند تأسیس جمهوری، همراه با سیاست‌هایی که هدفشان حذف تمام تفاوت‌های اجتماعی در جهت ایجاد جامعه‌ای همگن بود، موجب تعمیق شکاف اجتماعی شد. پس از آن که بخش قابل توجهی از اقلیت‌ها به واسطه‌ی طرح‌های انتقال جمعیت به بیرون از کشور رانده شدند، تبعیض قومی در قبال کسانی که داخل کشور باقی مانده بودند، در عین حال مرزهای ذهنی ترک بودن را تعیین می‌کرد.

در دوران تک‌حزبی (۱۹۲۳-۱۹۴۶)، سیاست‌گرایی بر مبنای مطالبه‌ی خودمختاری شکل گرفته بود (کوتلای، ۲۰۰۲: ۹۳-۸۰). در جنگ‌هایی که در دوره‌ی فروپاشی عثمانی و تأسیس جمهوری جدید رقم خوردند، کردها عموماً جنبشی طرفدار استقلال تشکیل نداده و امتیازهای درون نظام ملت شکل گرفته در دوره‌ی عثمانی حول تعلق دینی را تداوم بخشیدند. همراه با نامیده شدن «گردگرای» هم‌چون تبعیض قومی نهادینه، سیاست‌های مرتبط با تداوم توسعه‌نیافتگی مناطق گردنشین به دست دولت هم‌چون یکی از سیاست‌های جمهوری در قبال کردها پذیرفته شدند (بیراند، ۱۹۹۲: ۶۲).

در سالیان بین دوران چندحزبی و کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، در شکل‌گیری گرایش عمومی رأی‌دهندگان کرد به «حزب دموکرات» می‌توان از فشار رژیم تک‌حزبی سخن گفت. یکی از نخستین برنامه‌هایی که «حزب دموکرات» در هنگام کسب قدرت انجام داد، فراهم کردن شرایط برای محاکمه‌ی مصطفی موغلالی^۵ بود. صلبیت یافتن تدریجی طرز سیاست‌ورزی «حزب دموکرات» و عدم تداوم نگرش ابتدایی آزادی‌خواهانه‌ی آن حزب- به‌ویژه پس از اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰- موجب گسست کردها از این حزب شد. وقتی به دهه‌ی ۱۹۶۰ می‌رسیم، «حزب کارگر ترکیه» (TİP) به عنوان نخستین حزبی مطرح

^۵ موغلالی از افسران ارتش عثمانی و فرماندهی ارتش ترکیه بود. او طی جنگ جهانی اول و جنگ استقلال ترکیه به عنوان افسر ایفای نقش کرد. او به عنوان فرماندهی نیروی زمینی ارتش ترکیه در دفاع از دیاربکر طی شورش شیخ سید در سال ۱۹۲۵ شرکت کرد (برگرفته از ویکیپدیا، م.فا.).

می‌شود که تبعیض قومی علیه کردها را در تبلیغات حزبی خود به زبان آورد. اما می‌توان گفت از موضع‌گیری مشخص و بیان این‌که «در شرق ترکیه خلق کرد زندگی می‌کنند» در چهارمین کنگره‌ی بزرگ خود در ۱۹۷۰ فراتر نرفت. اساساً این حزب به سبب بیان همین جمله‌ی مذکور منحل شد. در روندی که با اخطاریه‌ی ۱۹۷۱ آغازید و با کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ تداوم یافت، کردها با ابراز بیشتر اراده‌های سیاسی خود به تدریج از سیاست ترکی گسستند.

بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۰، جنبش کردی با انشعاب در قالب جنبش مسلحانه‌ی استقلال‌طلبی و نیز جنبش اسلام‌گرایی تحول یافت. علاوه بر «حزب کارگران کردستان» که ملهم از آموزه‌ی مارکسیست-لنینستی بود و به شکلی نزدیک با روح آن روزگاران سازمان‌یافته بود، سیاست‌مداران کردی که نخست در «حزب خلق‌گرای سوسیال دموکرات» (SHP)، سپس در «حزب کار خلق» (HEP)، «حزب دموکراسی» (DEP)، «حزب دموکراسی خلق» (HADEP)، «حزب خلق دموکراتیک» (DEHAP) و «حزب جامعه‌ی دموکراتیک» (DTP) فعالیت می‌کردند، از گفتمانی سیاسی برخوردار بودند که تأکید داشت کردها در مرزهای ملی شهروندانی برابر هستند. با نمایندگی سیاسی مطالبات حقوق سیاسی و فرهنگی کردها به دست «حزب کار خلق»، روند منتهی به تزلزل روال‌های دولت-ملت نیز آغاز شد.

نفوذ «حزب رهایی ملی» (MSP) که پیش از ۱۹۸۰ در مناطق کردی فعال بود و نیروهای مخالف اسلام‌گرا در ترکیه را نمایندگی می‌کرد، به‌ویژه همراه با ائتلاف «جبهه‌ی ملی‌گرا» که به همراه ملی‌گرایان ترک تأسیس شده بود، به‌طور نسبی کاهش یافت. با گسترش هر چه بیشتر جنبش سیاسی کردی، گفتمان نمایندگی سیاسی اسلام‌گرایی تضعیف شد. در دهه‌ی ۱۹۹۰، «حزب مام میهن» (ANAP) و «حزب راه راست» (DYP) استراتژی انتخاباتی چانه‌زنی با طوایف را پیش گرفتند. پیگیری راه‌حلهایی در رابطه با مسئله‌ی کردی که راست ترکیه از بیان آن امتناع می‌ورزد اما از طرف دیگر با تجمیع آن در گفتار ترور عملاً آن را لاینحل می‌کند، اسلام‌گرایی و جنبش کردی را در تنگنا قرار داد. همراه با «حزب عدالت و توسعه» این روند وارد مرحله‌ای جدید شد.

روندهای اجتماعی هم‌پای این روند سیاسی نیز مشخصاً با دیگری‌سازی از قومیت کرد تداوم می‌یافت. شکل‌گیری یک دسته‌بندی اجتماعی که می‌توان آن را با مفهوم «چشم‌اندازی از آناتولی» بیان کرد، که منجر به ایجاد یک سنخ‌شناسی کردی در مخیله‌ی کسانی شد که مشخصاً خارج از مناطق کردی زندگی می‌کردند و پیوندی آرگانیک یا اجتماعی با کردها نداشتند، رفته‌رفته در حافظه‌ها جای گرفت.

مهاجرت کردها در روند سرمایه‌دارانه‌شدن ترکیه

روند ترکی‌سازی که همراه با تجربه‌ی دولت-ملت آغازید و نیز تبعیض قومی هم‌چون یکی از مشکلات برآمده از آن، از آنجا که روندی به موازات اجرای الگوی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه بوده است، در عین حال، در درون خود تبدیل به روندی حاوی نابرابری‌ها شد. فشارهای چندگانه‌ای که قومیت‌گرد طی این روند متحمل شد (سلب مالکیت، گرد بودن، زن بودن، مهاجر بودن، آوارگی، طرد و غیره) تبدیل به عناصر سازنده‌ی هویت‌گردی شده‌اند. طبق ارزیابی اریکسن در مقوله‌ی ملت‌های نخستین، این وضعیت از منظر مردمان‌گرد در حالی که مشخصاً همراه با مهاجرت منجر به مرئی شدن تبعیض گشت، خود منتهی به وضعی شد که زندگی روزمره‌ی افراد غیر‌گرد را متأثر کرد.

واقعیت مهاجرت همانند سایر واقعیات اجتماعی، تحت معیارهای متعدد به انحای مختلف می‌تواند دسته‌بندی شود. تحقق واقعیت مهاجرت، که از جمله اصلی‌ترین موضوعات جامعه‌شناسی است، درون شبکه‌ی مناسبات اجتماعی درهم‌تنیده، سوبه‌ی اجتماعی این پدیده را تشکیل می‌دهد. بنابراین، از منظر پژوهشگران علوم اجتماعی که به واقعیت مهاجرت علاقه دارند، اصل مسئله نه تبیین تغییر مکانی افراد بلکه تبیین عوامل منجر به این تغییر است. مهاجران عموماً تبدیل به ساکنان جایی می‌شوند که به آن مهاجرت کرده‌اند (کاستلز و میلر، ۲۰۰۸: ۷) و در تاروپود آن مفصل‌بندی می‌شوند.

الگوهای نظری متعددی برای تبیین مهاجرت داخلی مطرح شده‌اند (پوستن، ۲۰۰۶: ۳۸۵). این الگوها عبارتند از (۱) تأثیر مسافت؛ (۲) درآمد و مهاجرت؛ (۳) هزینه‌های فیزیکی مهاجرت؛ (۴) داد و ستد اطلاعات و مهاجرت؛ (۵) خصلت‌های شخصی و تصمیم به مهاجرت؛ (۶) انتظارات شخصی و مهاجرت؛ (۷) پیوندهای جماعتی و خویشاوندی. آشکار است که مبنای اساسی این قبیل رویکردهای نظری در چارچوب عوامل جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناختی شکل گرفته است. به همین دلیل باید اشاره کرد که رویکردهای مرتبط با تبیین مهاجرت عموماً بر علت‌های مهاجرت تمرکز دارند (پوستن، ۲۰۰۶: ۳۸۵).

انواع مهاجرت معمولاً در قالب مهاجرت داوطلبانه/آزاد، مهاجرت برانگیخته‌شده/تشویق‌شده و مهاجرت اجباری تفکیک می‌شوند (براون و بین، ۲۰۰۵: ۳۴۹). مهاجرت داوطلبانه/آزاد تصمیم شخص به مهاجرت به اراده‌ی خویش است. وضعیت اجتماعی-اقتصادی، سنی و جنسیت فرد در مهاجرت داوطلبانه تأثیرگذار است. در تصمیم به مهاجرت داوطلبانه اگر به این نکته توجه کنیم که فرد عوامل ناخوشایند مرتبط با جغرافیا و محیط اجتماعی ساکن در آن و عوامل جاذب مقصد خود را ارزیابی می‌کند، مشخص می‌شود که در این نوع مهاجرت ترجیح‌های فرد و انتظارات شخصی وی از مهاجرت اهمیت دارند. مهاجرت‌های سر/سری را می‌توان پیامد مهاجرت‌های داوطلبانه/آزاد در نظر گرفت (یالچین، ۲۰۰۴: ۱۶). در

مهاجرت‌های سراسری که مشخصاً در قالب واکنشی زنجیره‌ای پدید می‌آیند، وجود افرادی که پیشتر دست به مهاجرت زده‌اند موجب ترغیب دیگران به مهاجرت می‌شود. شکل‌گیری دستاوردهای مثبت ناشی از مهاجرت منجر می‌شود مهاجرت بُعدی سراسری پیدا کند. بدین ترتیب، به گفته‌ی پترسون (۱۹۵۸: ۲۶۳)، مهاجرت تبدیل به رفتاری جمعی می‌شود.

در مهاجرت برانگیخته‌شده یا مهاجرت اجباری، عوامل ناخوشایند نه عوامل طبیعی و بوم‌شناختی بلکه شرایط اجتماعی‌اند. این نوع از مهاجرت به دو دسته تقسیم می‌شود (یالچین، ۲۰۰۴: ۱۴)؛ در شکل نخست، در حالی که اجتماع تابع مهاجرت در رابطه با موضوع مهاجرت کمابیش کنترل را در دست دارد، در شکل دوم، این کنترل کاملاً از دست اجتماع مهاجر گرفته می‌شود. از این منظر، در حالی که در شکل نخست، یعنی مهاجرت برانگیخته‌شده/ترغیب‌شده تلاش می‌شود تا فرد به واسطه‌ی بعضی عناصر تشویقی وادار به مهاجرت شود، در شکل دوم، این فشار آشکارا وضوح دارد. مثال مهاجرت برانگیخته‌شده می‌تواند سیاست مهاجرتی آلمان به‌ویژه در دهه‌ی ۱۹۷۰ باشد که در آن، مهاجرت نیروی کار را متوقف و کارگران موجود را نیز تشویق به بازگشت به کشورهایشان کرد. افزون بر این، در نتیجه‌ی این سیاست‌ها، در گروه‌های مهاجری که ترک‌ها هم جزئی از آن بودند، هر چقدر هم کم، اما مهاجران بازگشته به کشور وجود دارند. در این شکل از مهاجرت، از آنجا که روندی است به اختیار افراد، اجبار به‌غایت محدود است اما تشویق‌های متعددی برای ترغیب افراد به مهاجرت وجود دارند. نمونه‌های تاریخی مهاجرت اجباری تقریباً فراوان است.

مهاجرت‌گردها را عموماً می‌توان در مقوله‌ی مهاجرت اجباری ارزیابی کرد. کردها که طی قرن بیستم سه مرتبه در معرض برنامه‌ی جامع «اسکان مجدد» قرار گرفتند، امروزه با نوع مهاجرت داوطلبانه به حرکت خود ادامه می‌دهند. از منظر کردها، نخستین مهاجرت اجباری طی قرن بیستم در اثنای جنگ جهانی اول رقم خورد. در ۱۹۱۶، یعنی اندکی پس از اخراج جمعیت ارمنیان از کشور در ۱۹۱۵، جمعیت «اتحاد و ترقی»، شروع به فعالیت در جهت فرستادن کردهای ساکن مناطق کردی به شهرها و روستاهای ترکی می‌کند و سیاست مهاجرتی اجباری را به اجرا می‌گذارد که توزیع جمعیت کردها را به شرطی که بیش از ۵ درصد جمعیت کل نشود، پیش‌بینی می‌کند.^۶ دومین روند مهاجرت اجباری با

^۶ در این رابطه، تلگراف رمزی طلعت پاشا در تاریخ ۱ می ۱۹۱۶ چنین می‌گوید: «خطاب به ولایت دیاربکر با رمز پ. ۱۸: فرستادن ۳۳۲ مهاجر کرد به نواحی جنوبی مثل اورفا و زُر مطلقاً جایز نیست. از آنجا که این مهاجران در آن نواحی یا عرب خواهند شد و یا برای محافظت از ملیت خود دوباره در قالب عناصری غیرمفید و مضر باقی خواهند ماند و جهت مطلوب حاصل نخواهد شد، انتقال و اسکان آنان به طریق ذیل لازم است: ۱. مهاجران ترک و اهالی قصبه‌های

قیام‌های کُردی آغاز می‌شود. مهاجرت اجباری اجرا شده در ۱۹۲۵ پس از این قیام‌ها، تا سال ۱۹۴۷ ادامه می‌یابد. در این دوره، «قوانین مصوب اسکان اجباری» مستقیماً در قبال کُردها اجرا می‌شوند و با انحلال مناطق کُردنشین واقع در نواحی شورشی یا در نزدیکی آن‌ها، مناطق زندگی کُردها تغییر می‌یابند. افزون بر این، برای آن‌ها که کُردهایی که پیش از آن از طریق مهاجرت اجباری مناطق زندگی‌شان تغییر یافته بود، دوباره به آن مناطق بازنگردند، تدابیر اداری اتخاذ می‌شوند (دینچ: ۲۰۰۹: ۲۳۸-۲۱۱). آخرین دوره‌ی مهاجرت اجباری جامع برای کُردها، طی سالیان ۱۹۸۴-۱۹۹۹ وقوع می‌یابد که تأثیر آن تا امروز نیز ادامه دارد. کُردهایی که در این دوره در معرض مهاجرت اجباری قرار گرفتند، نه تمام کُردهایی که در مناطق کُردی زندگی می‌کردند، بلکه کُردهایی بودند که در مناطق جنگی یا نزدیک به آن‌ها زندگی می‌کردند و درون سیستم محافظتی قرار نداشتند.

در نتیجه‌ی تخلیه، تخریب و خالی از سکنه شدن روستاها به بهانه‌ی امنیتی در این دوره که کُردها در معرض مهاجرت اجباری قرار گرفتند، میلیون‌ها نفر از جمعیت کُردها به شهرهای کُردنشین مثل دیاربکر، وان، باتمان، سیرت (سکرد) و حکاری و تعداد بیشتری از آنان به شهرهای استانبول، آنکارا، ازمیر، آدانا و مرسین مهاجرت کردند (HUNEE, 2006). مشخصاً در رابطه با کُردهایی که به کلان‌شهرها مهاجرت کردند، مشکلات اجتماعی متعددی از جمله فقر، بیکاری و ناسازگاری پدید آمد. علاوه بر مجموعه‌ی پیش‌داوری‌هایی که طی مدتی طولانی شکل گرفته بودند، استراتژی‌هایی که کُردها برای تداوم بقا در کلان‌شهرها گسترش دادند، کُردهایی که در تنگنای زبان و فرهنگ قرار گرفته بودند، تاروپود شهری را از نو شکل داد. بنابراین، در این مرحله از تجربه‌ی مهاجرت اجباری - به‌ویژه مهاجران به کلان‌شهرهای غربی - با مشکلاتی اجتماعی جدی مواجه شدند که امروز نیز تداوم دارند. مشخصاً زنان کُرد این روند را زیر فشار چندگانه‌ای تجربه کردند.

تُرک شده باید به سمت اورفا، ماراش و عینتاب حرکت کنند و در آنجا اسکان یابند. ۲. برای جلوگیری از زندگی عشایری مهاجران کُرد در نقاطی که اسکان داده می‌شوند و اجتناب از محافظت‌شان از ملیت‌های خود، باید رؤسای عشایر آنان را از قرارگیری در کنار افراد هم‌محل جدا کرد و در میان‌شان هر چقدر اشخاص و رؤسای ذی‌نفوذ وجود دارند، تک‌تک باید به ولایت‌های قونیه، کاستامونو، نیغده و قیصریه فرستاده شوند. ۳. کسانی که طاقت مشقات سفر را ندارند، مثل علیلان، سالمندان، بی‌کسان و زنان و کودکان فقیر باید به مناطقی که روستاهای تُرک دارند، مثل قصبه‌ی «معدن» و نواحی ارگانی و بهرماز در میان تُرک‌ها اسکان یافته و تغذیه شوند. ۴. مهاجران دیگری که در ماده‌های مذکور قرار ندارند، به منظور اسکان جداگانه در قصبه‌های آماسیا و توکات و نیز محلات مناسب مالاتیا در آن حوالی به صورت جداگانه منتقل خواهند شد. ۵. علاوه بر گزارش در مورد محلات اسکان جدید، درباره‌ی شکل توزیع و اسکان در آن نقاط و نحوه‌ی برخورد، اطلاعاتی در این باره که چه تعداد مهاجر در چه تاریخی به کدام نقاط منتقل شده‌اند، ارائه خواهد شد». در تاریخ ۱۹ آوریل سنه‌ی ۱۳۳۲ رومی معادل ۲ می ۱۹۱۶ میلادی (به نقل از دوندار، ۲۰۰۸: ۵۰۱-۵۰۰: دینچ، ۲۰۰۹: ۲۱۹).

این روند پس از سال ۲۰۰۰ به سوی مرحله‌ای جدید قدم برداشت. روند جدیدی که مشخصاً با کسب خصلت بین‌المللی جنبش کُردی، موفقیت آن در تشکیل آرای عمومی خاص خود، سازماندهی مؤثر آن در عرصه‌ی اجتماعی و به قدرت رسیدن «حزب عدالت و توسعه» آغازید، ماجرای مهاجرت کُردها را از نو شکل داد. زمانی که به روایت‌های مهاجرت پس از ۲۰۰۰ می‌نگریم، عموماً از یک مهاجرت کاری می‌توان سخن گفت. گسست عاطفی که پیامد جانبی ترومای اجتماعی-سیاسی رقم‌خورده در مناطق کُردی بود، زمانی که به مناسبات اقتصادی منتقل می‌شود در قالب خصلتی دیگر نمایان می‌گردد.

کُرد بودن در کلان‌شهر

یعنی، چطور می‌توانیم استاد، انگار کل
استانبول متحد شده، یعنی واسه
اینکه ما نون نخوریم انگار
دس‌به‌دس به هم دادن. (کریم، ۲۶
ساله از شیرناک)

مطالعات مهاجرت عموماً مبتنی بر دوگانه‌ی عوامل ناخوشایند-خوشایند هستند. مهم‌ترین دلیل تحقق واقعیت مهاجرت، به‌ویژه در روزگار ما، کار است. مهاجرت کاری، به بیان کوتاه، تغییر مکان نیروی کار به‌واسطه‌ی مهاجرت داخلی یا خارجی است. زمانی که مهاجرت کُردها محل بحث است، این وضعیت به معنای جهت‌یابی نیروی کار به سمت کلان‌شهر است. در دوران پس از آن که کُردها بنا به تجربه‌ی مهاجرت اجباری به استانبول آمدند، یعنی سال ۲۰۰۰ و پس از آن، به‌رغم آن که جوّ سیاسی منتهی به مهاجرت اجباری تداوم یافت، روال‌های دولتی وادارنده به مهاجرت تضعیف شدند، کنش‌های سازماندهی جامعه‌ی کُردی گسترش یافتند و مطالبات دموکراتیک کُردها از جانب بخش‌های متعدد دیگر جامعه به بیان درآمدند.

اما اقدامات معطوف به عقب‌ماندگی اقتصادی مناطق کُردی، هر چقدر در سطح گفتمانی بیان متفاوتی هم یافته باشند، از میان نرفتند. افزون بر این که این امر دلایل متعددی دارد، در پس صحنه‌ی نیاز کلان‌شهرها به نیروی کار ارزان و بی‌ثبات نهفته است. اگر به شرح حال مهاجران کُرد پس از سال ۲۰۰۰ بنگریم، صحت این استدلال بیشتر مشخص می‌شود.

به زعم مارکس (۲۰۱۱: ۶۴۰)، نیروی کار مهاجر «خاستگاهش شهرستان است، کارهایی که می‌کند تا حد زیادی صنعتی است ... طبق نیاز سرمایه گاهی به این سو و گاهی به آن سو رانده می‌شود، سربازی

سبک‌بار است». تبیین ترکیب‌بندی نیروی کار کُردهایی که پس از ۲۰۰۰ به استانبول مهاجرت کردند و به روندهای کاری پیوستند، و توضیح وضعیت کُردها درون این ترکیب‌بندی، تنها با شرایط کاری دشوار، بی‌ثباتی و دستمزد ناکافی ناقص می‌ماند. افزون بر این عوامل، مشکلاتی همانند مسائل جدی ارائه‌ی زبانی و بدنی، شرایط زندگی تقریباً نامساعد، محرومیت یا حس محرومیت از حقوق، مسئله‌ی تعلق و گرایش به نامرئی‌شدن در برابر مشکلات ناشی از رویت‌پذیری وجود دارند. این مسائل در رابطه با زحمتکشان کُردی که در قشر بندی طبقاتی جایگاه فرودستی دارند حاوی عناصری‌اند که باعث می‌شود این افراد به جایگاه‌هایی حتی پایین‌تر از موقعیت کاری خود رانده شوند.

نیاز انباشت سرمایه به ارتش ذخیره‌ی کار، موجب ناگزیری نیروی کار مهاجران می‌شود. به یمن نیروی کار مهاجران، همان‌طور که در بازار کار کل دستمزدها تحت کنترل قرار می‌گیرند، نظارت بر آن هم آسان می‌شود. محرومیت اقتصادی که تشکیل‌دهنده‌ی انگیزه‌ی اصلی مهاجرت کاری مهاجران کُرد پس از سال ۲۰۰۰ است، در حالی که از سویی منجر به عقلانی جلوه‌دادن کار ارزان می‌شود، از سوی دیگر، شکل عرضه‌ی کار را تعیین می‌کند. اگر در بستر مسئله‌ی کُردی به این موضوع بنگریم، می‌توانیم مشاهده کنیم که مهاجرت کاری صرفاً دربردارنده‌ی بحران تغییر مکان جغرافیایی برای کسب درآمد نیست بلکه در عین حال حاوی بحرانی اجتماعی-سیاسی و اجتماعی-فرهنگی است.

نامرئی‌بودن

در میان بخش قابل توجهی از کُردهای مصاحبه‌شونده، گرایش به «نامرئی‌بودن» و سردرگمی ناشی از رویت‌پذیری قومی-سیاسی به عنوان یکی از پیامدهای نوعی ترومای ناشی از مهاجرت پذیرفته می‌شود:

من نمی‌خوام آدما مُدام منو ببینن، نمی‌خوام همین‌طوری در خیابون وایستم، اما چه میشه کرد، شکم‌مون رو این‌طوری می‌تونیم سیر کنیم (فیاض، ۲۴ ساله، از وان)

الان من چی بگم؟ اساساً زبون تُرکی‌ام بده. اگه حرف بزئم دوباره می‌گن تو طرفدار این یا اون هستی ... بهترین کار اینه که آدم سرش تو کار خودش باشه. اگه کسی با من حرف بزئه یا نزنه قراره چی بشه؟ اصلاً برام مهم نیست. بعضی وقتا جوری میشه که با خارجی‌ها، با عربا بهتر میتونم صحبت کنم. اونم خارجی‌ه. اصلاً زبان تُرکی کم بلده، منم کم زبون تُرکی بلدم، همدیگه رو خوب می‌فهمیم [با خنده]. (چتین، ۲۱ ساله از آغری).

این که مشخصاً کُردهای شاغل در بخش‌های غیررسمی سعی دارند خودشان را در زندگی روزمره و روندهای کاری تا جای ممکن نامرئی کنند، ناشی از آن است که تبعیض اجتماعی را هم‌چون تجربه‌ای روزانه از سر می‌گذرانند. در رابطه با تمام کُردهای مصاحبه‌شونده، حافظه‌ی جمعی و مشترک‌شان که متشکل از تروماهای اجتماعی است، منجر به این شده که استانبول را که هم‌چون شهری تُرکی رمزگذاری کرده‌اند- و از طرفی هم با این رمزگذاری می‌جنگند- به‌سان شهری قلمداد کنند که آن‌ها را تهدید می‌کند. اما این تعمیم، به‌ویژه با گتوهای محلی تشکیل‌شده درون شهر از بین می‌رود و به‌واسطه‌ی این گتوها کُردها خود را از نو مرئی می‌سازند. این تلاش برای نامرئی‌شدن مشخصاً در زندگی کاری مطرح می‌شود.

نامرئی‌بودن به‌ویژه در کارهایی مثل جمع‌آوری ضایعات، دست‌فروشی، و فروشندگی صدف دریایی در خیابان که دائماً با مزاحمت مأموران شهرداری مواجه‌اند، مشخص‌تر می‌شود. در این قبیل کارها تنها خواسته این است که فرد روی کار خود تمرکز کند و فروش از طریق حداقل گفتگو با افراد دیگر انجام شود. اما از سوی دیگر، اگر آن کار مستلزم روابط شخصی است، «مشروع»‌ترین شکل گفتگوی ممکن انتخاب می‌شود. استثنای دیگر این وضع در عرصه‌ی سیاسی سر بر می‌آورد.

مواجهات

تقریباً تمام مصاحبه‌شوندگان در زمان روایت مشکلاتی که در مناطق کُردی تجربه کرده بودند، هنگامی که عمدتاً مفاهیمی حاوی خصوصیات رسمی از قبیل «دولت»، «سرباز» و «پلیس» را به کار می‌بردند، گرایش به این داشتند که تجربیات خود از استانبول را هم‌چون «تُرک‌ها» توضیح دهند. در حالی که وضعیت نامساعدی را که در مناطق کُردی با آن مواجه شدند، به نوعی با روندهای سیاسی مرتبط می‌دانستند، برای بیان جایگاه‌های اجتماعی خود در تجربه‌ی کلان‌شهر نیاز به تعریفی جدید (تُرک بودن) را احساس می‌کنند:

یه روز دوباره سر بساط بودم. یه یارو اومد. گفت «اهل کجایی»، گفتم «اهل باتمان»، گفت «کُردی؟»، گفتم «هه، کُردم»، یارو بهم گفت «والا واسه من تُرک و کُرد فرقی نداره، هممون تُرکیم». (جمال، ۲۶ساله از باتمان).

بین این‌جارو می‌گم، اینجا بی‌اوغلوئه، تو هم میبینی. اینجا یه نیگا به تُرکا بنداز، یه نیگا به ما، بعدش بگو که «آره پس تبعیض کجاس...»، استاد انگار نمیبینی، اساساً همه‌جا پر از تبعیضه. اگر تُرک باشی، حتی مأمور شهرداری هم یجور دیگه نیگات میکنه، پلیس که

اصلاً جور دیگه‌ای نیگات میکنه. رئیس هم وقتی داره باهات حرف میزنه یجور دیگه صحبت میکنه، ولی اگه کُرد باشی کارت دراومده، قسم که کارت خیلی سخت میشه. (جمعه، ۲۸ ساله از حکاری)

مواجهات با تُرک‌ها در کلان‌شهر، با انتقال مواجهات ناشی از سیمای قهرآمیز دولت یا نهادهای بوروکراتیک در مناطق کُردی به سطحی دیگر منجر به شکل‌گیری سنخ جدیدی از درک «تُرک‌ها» می‌شود. اما از دیگر سو، به سبب مرزهای شکننده‌ی ناشی از تجزیه‌ی اجتماعی نمی‌توان از وجود هیچ نوع هم‌جوشی سخن گفت. عموماً رابطه‌ی کاری محل بحث است. تراکم درصدی پاسخ «بله» به این پرسش که آیا دوستان تُرک دارید یا نه در میان مصاحبه‌شوندگان پایین است. اما نکته‌ی دیگری که باید به این امر اضافه شود این است که حتی اگر با تُرک‌ها دوستی داشته باشند، این دوستی مرز مشخصی دارد. برای فهم این وضع در بخشی از مصاحبه‌ها پرسش «چقدر با دوست تُرک خودتان صمیمی هستید» پرسیده شد. پاسخ‌ها عموماً حاکی از آنند که دوستی در سطح رابطه‌ی اجتماعی باقی می‌ماند. علاوه بر این که این وضعیت دلایل متعددی دارد، کُرد بودن در کلان‌شهر ناشی از مجموعه‌ی وضعیت‌های عاطفی ملازم آن و نیاز به حس اعتماد است. طبق مشاهدات، این حس اعتماد در روابط گتوهای محلی یا ساختارهای جماعت‌های مشابه کوچک‌تر ایجاد شده است.

روند کار

کُردهای شاغل در محله‌ی بی‌اوغلوی استانبول، عموماً به خاطر آن که روزمُزد هستند، روزهایی که کار نمی‌کنند، درآمدی ندارند. این وضعیت هم به طولانی شدن ساعات کار و هم کار بدون تعطیلی، از جمله تعطیلات رسمی منتهی می‌شود. در عوض، آن‌ها مدام به دنبال کار می‌گردند. تنها چیزی که این روند را مختل می‌کند، تَرَک کار است. آن‌ها به منظور تَرَک کارهای خود مقداری پول پس‌انداز کرده و به شهرهای خود می‌روند. پس از اقامتی ۱۰-۱۵ روزه، دوباره بازگشته و کار جدیدی را شروع می‌کنند. بنابراین، برای آنان تعطیلی در عین حال به معنای تغییر شغل است. این وضعیت برای تمام بخش‌ها صادق نیست:

هفت سال می‌شود که در استانبول هستم، یک روز هم مریض نشدم، روزی نشد که سر کار نروم. اگر کارم را تَرَک کردم در همان روز کار دیگری را شروع کردم. هفت سال استاد، گفتنش آسان است ... اما شما بگو یک روز خودم را مثل انسان حس کرده باشم، نه آقا. تمام کثافت‌ها و ردالت‌های اینجا را بلدم. حتی تمام کوچه‌های پُشتی را که کسی

وارد آن نمی‌شود هم بدم. عیاش‌ها، گُل‌کش‌ها، قُرسی‌ها، پلیس‌ها، ساقی‌ها، بی‌شرف‌ها، حروم‌زاده‌ها، فاحشه‌ها، قرمساق‌ها همه به اینجا میان، حرفاشون را میزنند، حرف‌هاشون رو هم تحمل میکنم. اگه از بیرون نگاه کنی مثل آدم می‌مونم اما درونم فقط یه تیکه گوشته، فقط همین. (محمت، ۳۳ ساله از دیاربکر)

به ساختمونی که توش کار میکنیم یه گروه از بیتلیسی‌ها اومدن. صاحب‌کار ما آقای ش. گفتش که «به شما روزی ۵۰ لیر میدم، غذا و جای خوابم از من». بعداً گفتش که «منظورم از غذا فقط نهاره»، بعدش گفت که «در قرارمون بحثی از غذا نبود»، بعدش هم گفت که «من واستون نمیتونم جای خواب پیدا کنم، دو روز دیگه هم بمونید بعدش برید جای خواب پیدا کنید». رفقا نشستند و گفتند که «این یارو میخواد چه کار کنه، اگه بهمون غذا و جای خواب نده، این پول کفامون رو نمیده، ارزش اومدنمون رو نداره»، اما بعدش لعنتی فرستادند و قبول کردند. بعداً آقای ش. گفت که «۵۰ لیر زیاده من بهتون ۴۰ لیر میدم». الان اونا ۲۰ نفرن. همشون بلند شدند و گفتند «در این صورت ما میریم». صاحب‌کاره گفت «والا خودتون میدونید»، اتفاقاً من هم اونجا بودم. یارو گفت «خودتون میدونید». اونا هم بلند شدند رفتند، تموم کارا دوباره افتاد رو دوش ما، بین الان ساعت چنده، تازه دارم از کار برمیگردم، صبح هم ساعت شیش باید پاشم. چرا: چون پول آقای صاحب‌کار کمه، یعنی اندازه‌ای که به کارگر پول بده پولش کمه! (نورالله، ۲۹ ساله از وان).

علاوه بر این که کُرد بودن در بخش ساختمانی حاوی مزایا و معایبی است، از نظر اقتصادی نفعی نمی‌رساند. برعکس، گروهی متشکل از کارگران کُرد به خاطر آن که به صورت جمعی کار می‌کنند و عموماً - یا به بیان دقیق‌تر، با ساختمان مربوطه، قرارداد فصلی دارند، با دستمزدی کم‌تر از میانگین بازار کار می‌کنند. از آنجا که قراردادها با بسازبفرش یا شرکت‌های ساختمانی شفاهی هستند، در صورت هر گونه مشکل، امکان طلب حق خود را هم ندارند. در عوض، کارگران ساختمانی کُرد گرایش به این دارند که با استفاده از قدرت اتحادشان حرکت کنند. اما این وضعیت، از آنجا که ارتش ذخیره‌ی کار در استانبول تلنبار شده است، همیشه نتیجه نمی‌دهد.

نتیجه‌گیری

طبق مشاهدات در منطقه‌ی بی‌اوغلوی استانبول، کردها تقریباً تمام نیروی کار ارزان را نمایندگی می‌کنند. یکی از مهم‌ترین دلایل موفقیت فراوان اجرای نولیبرالیسم در زمان دولت‌های «حزب عدالت و توسعه»، حضور کردهای مهاجر به کلان‌شهرها به خاطر مهاجرت اجباری و بعدها، پس از سال ۲۰۰۰، بدون نیاز به این مجراها و هر نوع مجرای دیگر، صرفاً حضور کردها به عنوان مهاجران جویای کار در کلان‌شهرهاست. بدین ترتیب، می‌توان از یک‌گردد بودن پرولترسازی‌شده صحبت کرد. بیان دیگر این امر نیز، تغییر ترکیب‌بندی طبقاتی ترکیه به موازات مهاجرت کردها به کلان‌شهرهاست.

زمانی که همپای مهاجرت کاری، پیمان‌کارسازی نیروی کار فاقد مهارت مهاجران و به‌یمن آن افزایش انباشت سرمایه و بنابراین تداومیابی غیررسمی‌سازی را مدّ نظر قرار دهیم، «توسعه» خود به خود تحقق می‌یابد. جایگزینی مردان و زنان‌گردد به جای شرح‌حال نمایانگر طبقه‌ی کارگر ترکیه یعنی مردِ ترک سنی، و شکل‌گیری این امر درون مناسبات تولیدی منعطف، علاوه بر این که کل دستمزدها را پایین می‌آورد، گرایش به این دارد که نزاع درون‌طبقاتی را در قالب تقسیم‌های قومی درآورد. اگر این گرایش را در مثال منطقه‌ی بی‌اوغلوی استانبول تعمیم دهیم، می‌توانیم تفکیکی را مطرح نماییم که در قالب محل کارهایی پدید می‌آید که یا کردها را به کار می‌گیرند یا نه.

این وضعیت مشخصاً با جایگاه شغلی کردهایی در ارتباط است که پس از مهاجرت اجباری به کلان‌شهر آمدند. در حالی که مهاجران اجباری در ترکیه و بعدها کردها در کلان‌شهرها تبدیل به پرولتر شدند، این روند خصلت رسمی سابق خود را از دست داده و کردها خصلت پرولتاریای غیررسمی را یافته‌اند. بنابراین، در عوض جایگاه طبقاتی سندیکایی یا سازمان‌یافته، کردها در کلان‌شهر هم‌چون افراد تقریباً مستقل و صرفاً فعال در مشاغل «روزمزد» جای می‌گیرند. همراه با دگرگونی مضیق‌های سیاسی کردها به استثمار اقتصادی، سیاست‌های نولیبرال موفق شده‌اند هم‌عرصه‌ای برای تحمیل خود در روندهای کار و هم‌حیطه‌ای جهت تأسیس هم‌ژمونی‌های خود در عرصه‌ی فرهنگی به‌وجود آورند. همراه با تجزیه‌ی تولید به لحاظ افقی و عمودی، انتقال عرصه‌های تولید از کارخانه به زیرپله‌ها موجب تسهیل غیررسمی‌سازی کار کردها شده است. طبق مشاهداتمان در نمونه‌ی منطقه‌ی بی‌اوغلو، در محلات تارلاباشی و دولاب‌دره، زنان‌گردد در کارگاه‌های زیرپله‌ای و همه‌شان به شکل بی‌ثبات مشغول به کارند. بدین ترتیب، اگر موانع اجتماعی-روان‌شناختی را کنار بگذاریم، شرایط عینی مطالبه‌ی حقوق قانونی وجود ندارند.

در نتیجه، می‌توان گفت که روال‌های دولت-ملت صرفاً هم‌چون پروژه‌ی مهندسی اجتماعی ظاهر نمی‌شوند، در عین حال آن‌ها را باید به عنوان بخش مهمی از پروژه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه ارزیابی کرد.

لفاظی‌ای که این روزها در قالب «ملت واحد، دولت واحد، وطن واحد، پرچم واحد و غیره» تداوم می‌یابد، در عین حال، با تجزیه‌ی تقسیم کار اجتماعی در قالب بخش‌بندی‌های دینی، قومی، جنسی و غیره، کارکرد تداوم بخشیدن به بی‌ثباتی را ایفا می‌کند. تجربه‌ی قوم‌گرد از این روند با انعکاس درهم‌تنیدگی پیچیده‌ی روندهای سیاسی و اقتصادی در عرصه‌ی اجتماعی هم‌زمان ادامه دارد. اگر صحبت از یک ساختار سیاسی و اقتصادی حامی الگوهای نابرابری و تبعیضی که کردهای ساکن در کلان‌شهر در موارد بسیاری تجربه کرده‌اند را کنار بگذاریم، امروزه حتی صحبت از یگانگی، از «جامعه» بودن هم به تدریج دشوارتر می‌شود.

منبع:

Metropol Etnikliğinin Sınıfsal İçeriği: Kürt Emeginin Ekonomik ve Politik Değeri, Polat S. Alpman, (2015), Rüzgara Karşı: Emek Süreçleri ve Karşı Hegemonya Arayışları, Derleyen Gazme Yücesan-Özdemir, NotaBene Yayınları, Birinci Baskı, p. 49-72.

منابع مقاله:

Anderson, B. (2006) *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*, London: Verso.

Birand, M. A. (1992) *Apo ve PKK*, İstanbul: Milliyet.

Boratav, K. (1982) *Türkiye’de Devletçilik*, İstanbul: Gerçek.

Boratav, K. (2005) *Türkiye’de Sosyal Sınıflar ve Bölüşüm*, Ankara: İmge.

Brown: K. ve Frank D. B. (2005) “International Migration”, Dudley L. P. ve Micklin, M. (der.) *Handbook of Population*. New York: Kluwer Academic, 347-382.

Brubaker, R. (2004) *Ethnicity without Groups*, USA: Harvard University.

Castles: ve Miller, M. J. (2008) *Göçler Çağı: Modern Dünyada Uluslararası Göç Hareketleri* (çev. B. U. Bal ve İ. Akbulut), İstanbul: İstanbul Bilgi Üniversitesi.

Charmaz, Kathy (2000) *Constructing Grounded Theory: A Practical Guide Through Qualitative Analysis*, Thousand Oaks: Sage.

Chatterjee, P. (1993) *The Nation and Its Fragments: Colonial and Postcolonial Histories*, New Jersey: Princeton University.

- Dinç, N. K. (2009) “20. Yüzyıl Kürt Göç Hareketlerinde Birinci Dalga: Kürtlerin Yeniden İskanı ve Kürt Mülteciler Meselesi”, *Toplum ve Kuram*, 1, 211-238.
- Eriksen, T. H. (2010) *Ethnicity and Nationalism*, New York: Pluto.
- Ersanlı, B. (1993) “Ulusal kimlik: Kültürel mi, Siyasal mı?”, *Toplum ve Bilim*, 62, 171-183.
- Ersanlı, B. (1998) “Milliyetçilik Teorileri; Avrasya’da Siyaset ve İlişkiler”, *Türkiye Günlüğü*, 50, 9-21.
- Fenton: (2001) *Etnisite* (çev. N. Şad), Ankara: Phoenix.
- Gellner, E. (2006) *Nations and Nationalism*, Oxford: Blackwell.
- Herbert J. G. (1979) “Symbolic ethnicity: The future of ethnic groups and cultures in America”, *Ethnic and Racial Studies*, 2, 1, 1-20, London: Routledge.
- Hobsbawm, E. (1992) “Introduction: Inventing Traditions”, Hobsbawm, E. ve Ranger, T. (der.) *The Invention of Tradition*, Cambridge: Cambridge University.
- Hobsbawm, E. (2004) *Nations and Nationalism since 1780: programme, Myth, Reality*, Cambridge: Cambridge University.
- HUNEE (Hacettepe Üniversitesi Nüfus Araştırmaları Enstitüsü) Raporu, (2006) *Türkiye Göç ve Yerinden Olmuş Nüfus Araştırması*, Ankara: H. Ü. Nüfus Etütleri Enstitüsü.
- İnsel, A. (1995) *Türkiye Toplumunun Bunalımı*, İstanbul: Birikim.
- Kutlay, N. (2002) *21. Yüzyıla Girerken Kürtler*, İstanbul: Peri.
- Marx, A. W. (1996) “Race-Making and the Nation-State”, *World Politics*, 48, 2 180-208.
- Marx, A. W. (1998) *Making Race and Nation*, Cambridge: Cambridge University.
- Marx, K. (2011) *Kapital: Cilt 1*, çev: Mehmet Selik, Nail Satlıgan, İstanbul: Yordam.
- Oktay, Julianne S. (2012) *Grounded Theory*, New York: Oxford University Press.
- Owen, R. ve Pamuk, Ş. (1998) *A History Of Middle East Economies In The Twentieth Century*, London: I. B. Tauris.

- Perinçek, D. (haz.) (1993) Mustafa Kemal: Eskişehir – İzmit konuşmaları (1923), İstanbul: Kaynak.
- Poston, D. L. (2006) “Migration”, Turner, B. S. (der.), The Cambridge Dictionary of Sociology. Cambridge: Cambridge University Press, 384-386.
- Rouse, R.(1995) “Questions of Identity: Personhood and Collectivity in Transnational Migration to the United States” Critique of Anthropology, 15, 4, 351-380.
- Smith, A. D. (1986) The Ethnic Origins of Nations, Oxford: Blackwell.
- Smith, A. D. (1991) National Identity, London: Penguin.
- Smith, A. D. (2002) Küreselleşme Çağında Milliyetçilik (çev. D. Kömürcü), İstanbul: Everest.
- Smith, A. D. (2009) Ethno-Symbolism and Nationalism: A Cultural Approach, New York: Routledge.
- Tajfel, H. (1970) “Experiments in Intergroup Discrimination”, Scientific American, 223, 5, 96-102.
- Trak, A. (1983) “Liberalizm-Devletçilik Tartışması (1923-1939)”, Belge, M. ve Özüakın, B. (der.) Cumhuriyet Dönemi Türkiye Ansiklopedisi, 4. Cilt, İstanbul: İletişim.
- Turner, J. C. (1975) “Social comparison and social identity: Some prospects for intergroup behaviour” European Journal of Social Psychology, 5, 1, 1–34.
- Winant, H. (1994) Racial Conditions: Politics, Theory, Comparisons, Minneapolis: Minnesota University.
- Yalçın, C. (2004) Göç Sosyolojisi. Ankara: Anı Yayıncılık.
- Yıldız, A. (2001) Ne Mutlu Türküm Diyebilene, İstanbul: İletişim.